

قلمو و لایت فقیه

از دیدگاه مقدس اردبیلی

محمد صادق مزینانی

ولایت فقیه، در میان فقهای شیعه، پس از غیبت ولی عصر(ع) به دو گونه طرح شده است:

بسیاری از فقیهان پیشین: شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی ... فقیهان پیشین: محقق حلّی، علامه حلّی شهیدین و از جمله مقدس اردبیلی و همروزگارانش، به گونه‌ای مستقل و مستدل به این مقوله نپرداخته‌اند و به آن در ضمن کتابهای فقهی به مناسبهای گوناگون اشاره‌ای داشته‌اند.

برخی دیگر از فقیهان چون: مرحوم نراقی، میرفتح حسنی، بحرالعلوم، علامه ناثینی و ... به گونه‌ای مستقل و مستدل ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن را به بحث گذاشته‌اند.

هرچند گروه نخست، به سبب شرایط نیازهای زمان خود، به گونه‌ای مستقل طرح موضوع نکرده‌اند، ولی در بابهای گوناگون فقهی، هرجا که به موضوع ولایت فقیه و اختیارات او در عصر غیبت، مرتبط می‌شده از آن بحث کرده‌اند.

فقیهان، در جای جای متون فقهی، تعبیرهایی از قبیل: امام، سلطان، حاکم شرع، نایب امام، فقیه جامع الشرائط و ... به کار برده‌اند و وظائف و اختیارهایی را نیز بر عهده آنان گذارده‌اند. بدون تردید، مقصود فقیهان، از تعبیرهای یادشده، در بیشتر

موارد، همان فقیه جامع الشرائط و بیان وظایف و قلمرو ولایت اوست، نه امام معمصوم(ع).

گروهی، با استناد به همین نمونه‌ها در کتابهای فقهی، نتیجه گرفته‌اند که: فقهاء، ولایت فقیه را امری مسلم می‌دانند.

صاحب جواهر می‌نویسد:

«فإن كتبهم مملوأ بالرجوع إلى الحاكم. المراد به نائب الغيبة في سائر الموضع». ^۱

کتابهای فقهاء از ارجاع به حاکم، سرشار است. مراد از حاکم در دیگر جاها نیز، همان نایب امام(ع) در دوره غیبت است.

از این روی، تمامی کسانی که مستقل به موضوع ولایت فقیه پرداخته‌اند، از سخنان فقهای پیشین برای خود شاهد آورده‌اند.

از این زاویه، وقتی به «المجمع الفائد والبرهان» نگاه کنیم، در می‌یابیم که محقق اردبیلی، در جای جای این کتاب: «ازکات»، «جهاد»، «قضاء»، «شهادات»، «دبایت»، «تجارت»، «رهن»، «وقف»، و... احکام و وظایفی را بر عهده فقیه جامع الشرائط گذاشته و ازاو، به عنوان نایب امام(ع) یادکرده است.

باتوجه به همین نکته است که مادر این مقال، برآن نیستیم که ولایت فقیه را از دیدگاه محقق اردبیلی ثابت کنیم، بلکه برآنیم که قلمرو ولایت فقیه را از دیدگاه ایشان روشن کنیم.

قلمرو ولایت فقیه

در قلمرو ولایت فقیه دو دیدگاه مهم وجود دارد:

برخی از فقیهان، ولایت فقیه را به مواردی خاص: همچون ولایت بر مالهایی که مالک آنها معلوم نیست، امور حسیبه^۲ و... محدود دانسته‌اند.

در برابر بسیاری از فقیهان، دائرة ولایت فقیه و اختیاراتی او را گسترده‌اند و با طرح وراثت و نیابت عامه فقیه، از پیامبر اسلام(ص) و ائمه(ع) براین باورند که در هرموردي



آن بزرگواران ولايت داشته‌اند، ولی فقيه و حاكم اسلامی نيز در روزگار غيبيت، ولايت دارد و حكم او اثرگذار است.

بسیاری از فقهای پیشین و پسین، چون: شیخ مفید^۳، شیخ طوسی^۴، شهیدین^۵، صاحب جواهر^۶ و ... و از جمله محقق اردبیلی^۷، ديدگاه دوم را پذيرفته و حوزه اختيارهای فقيه را گسترده‌اند.

محقق اردبیلی در اين باره می‌نويسد:

«ومن كونه حكماً، فهم كونه ثابباً مناب الإمام في جميع الأمور، ولعله به يشعر قوله عليه السلام (وعليتنا رد والرآد ...) ... وانّ الظاهر لخاصية بربان الإمام عليه السلام القائل ذلك بل بربان امام حاضر، فانّ قوله عليه السلام: (فإذا حكم ...) يدلّ على ذلك فاقفهم». ^۸

از اين که امام(ع) فقيه را با جمله: «فليرضوا به حكماً» حاكم قرار داده است، استفاده می‌شود که فقيه در همه امور، به جای امام معصوم(ع) می‌نشيند. جمله: «عليينا رد...» نيز اشعار به همین مطلب دارد، چون رد بر فقيه را رد بر امامان معصوم(ع) دانسته است. از ظاهر سخن بر می‌آيد که اين نيابت، اختصاص به زمان امام صادق(ع) که گوينده اين حدیث است و ديگر ائمه(ع) ندارد بلکه زمان حاضر را نيز دربر می‌گيرد. جمله: «إذا حكم بحكمنا» دلالت بر آن دارد.

وی، در جای ديگر، پس از آن که به پاره‌اي از اختيارهای فقيه جامع الشرائط به

عنوان حاكم اسلامی اشاره می‌کند می‌نويسد:

«لاته قائم مقام الإمام عليه السلام ونائب عنه». ^۹

چون حاكم اسلامی، قائم مقام امام معصوم(ع) و نايب اوست. فقيه جامع الشرائط، براساس نيابت عامه در روزگار غيبيت، همان کارهای امام(ع) را برعهده می‌گيرد.

بنابراین، همان گونه که وظيفه دارد فتواده و احکام شرعی را تبيين کند، وظيفه دارد احکام را اجرا کند و بين مردم به داوری پردازد و ...

قلمر و اختیارهای ولی فقیه

یادآور شدیم که محقق اردبیلی، مسائل مربوط به ولایت فقیه و اختیارهای حاکم اسلامی را در بابهای گوناگون مجمع الفائد، طرح کرده و نمونه های بسیاری را ارائه داده است که برگسترده اختیارهای حاکم اسلامی دلالت دارد که اینک به برخی از آن موارد اشاره می کنیم:

۱. ولایت در فتوا

فتوا در احکام شرعی الهی، در دوره غیبت، به عهده فقیه جامع الشرائط است. گفتار فقیه، همانند امام معصوم(ع) برای مسلمانان حجت و سند است؛ بنابراین، انسان مسلمان وظیفه دارد سخن او را بشنود و فراخوانی وی را پاسخ گوید.

علامه حلی می نویسد:

«وللفقیه الجامع لشرائط الافتاء وهي العدالة والمعرفة بالاحکام الشرعية عن ادلتها الفضليّة اقامتها ...»^{۱۱}.

محقق اردبیلی، در ذیل عبارت بالا، با استناد به روایات و دیگر دلیلها، به اثبات منصب افتاء برای فقیه دارای شرایط می پردازد و اظهار نظر فقیه رانه تنها جائز که واجب می داند^{۱۲}؛ چرا که فقیه، نایب امام(ع) است، همان گونه که امام(ع) باید به تبیین احکام شرعی پردازد، فقیه نیز باید پردازد.

براساس مبنای نیابت عامه، ولایت در فتوا، فرآگیر است و همان گونه که بیان احکام شرعی اوّلی را در برمی گیرد، حکم حکومتی و حکم ثانوی را نیز دربر می گیرد. بنابراین، همان گونه که امام(ع) در مواردی که مصلحت بود، دستورهایی را صادر می کردند و یا در مواردی که به دلیل ناتوانی، حرج، اضطرار، ضرر و یا عناوین دیگر عمل به تکلیف اوّلی ممکن نبود، احکام ثانوی را بیان می کردند. فقیه جامع الشرائط نیز که نیابت از امام در همه امور را دارد، باید بتواند احکام حکومتی و ثانوی صادر کند. در چگونگی حکم حکومتی و احکام ثانوی در بود و نبود حکومت اسلامی و قلمرو



حجت بودن و نفوذ آن مسائلی است که در جای خود بحث شده است.^{۱۲}

۲. قضاویت و دادرسی

سلامت و امنیت جامعه، استقرار عدالت، حفظ حقوق افراد و مقدسات آنان، بر وجود و سلامت قوه قضائیه بستگی دارد در صورتی که این قوه در جامعه ای وجود نداشته باشد و یا این که افراد ناشایست سرپرستی آن را عهده دار باشند، ستم و فساد، رواج می یابد، حقوق مردم پایمال می شود، نظم و نظام جامعه مختلف می گردد.

محقق اردبیلی در فلسفه نظام قضاء و دادرسی می نویسد:

«من وجوب ردالظالم عن ظلمه و انتصاف المظلوم منه ودفع المفاسد وغبة بعضهم على بعض ، وايصال حقوق الناس اليهم ، واقرار الحق مقره ، بل انتظام النوع والمعيشة . وذلك دليل وجوب النبي و الإمام عليهم السلام ^{۱۳} .»

جلوگیری از ستم ستمگران، حق ستم دیده را از ستمگران گرفتن، ازین بردن فساد، جلوگیری از تسلط گروهی بر گروهی دیگر، احراق حقوق مردم ... بلکه انتظام نوع بشر و زندگی آنان مبتنی بر قضاویت و نظام دادرسی است. دلیل ضرورت وجود نبی(ص) و امام(ع) نیز همین است.

در دوره حضور، رسیدگی به دادخواهیها و صدور حکم، بر عهده معصومان بود. در دوره غیبت، برای سرپرستی این مقام، شرائطی است، از جمله: عدالت، اجتهاد، اذن خاص یا عام از امام(ع) و یا گمارده شده از سوی امام(ع). صدور حکم از سوی کسانی که شایستگی ندارند، اعتباری ندارد.

«يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به ...^{۱۴}

در روایات نیز براین مطلب تاکید شده است. از جمله: علی(ع) به شریح قاضی می فرماید:

«ياشريح قد جلس مجلساً لا يجلسه إلا النبي أو وصيّ النبي أو شقيّ^{۱۵} .»

ای شریح! تو در جایگاهی نشسته‌ای که به جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا شخص شقی در آن جایگاه نمی نشیند.

محقق اردبیلی می‌نویسد:

«اگر: شخصی بدون اجازه آن دو بزرگوار، قضاوت را بر عهده گیرد، از مصاديق شقی و اگر با اجازه باشد از مصاديق «وصی» است.^{۱۶}

او براین عقیده است: در روزگار غیبت، امام معصوم(ع) این مقام و منصب را به فقیه جامع الشرائط واکذار کرده؛ زیرا فقیه وارث پیامبران و حجت و نایب از ائمه(ع) است:
 «وفي حال الغيبة ينفذ قضاة الفقيه من علماء الامامية الجامع لشرائط الفتوى».^{۱۷}
 در دوره غیبت، داوریهای فقیه شیعی دارای شرائط فتوا، نافذ است.

محقق اردبیلی، با اشاره به اجماع در مساله و همچنین روایات، بویژه مقبوله عمرین حنظله، سخن فوق را درست می‌داند و می‌نویسد:

«ويزيد، أنه لو لم يكن، يلزم اختلال نظام العالم، وبه ثبت بعض وجوب النبوة والإمامية فتأمل». ^{۱۸}

تفوذ قضاوت فقیه شیعی را اگر نپذیریم، از هم گستینگی نظام و هرج و مرج پیش می‌آید. با توجه به همین، برخی ضرورت وجود نبی و امام(ع) را ثابت کرده‌اند.

علماء حلی می‌نویسد: «وللفقیه الجامع لشرایط الافتاء ... اقامتها والحكم بين الناس بمنذهب اهل الحق». ^{۱۹}

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می‌نویسد:

«اشارة اجماليه الى شرایط الاجتهاد واجراء الاحکام واقامة الحدود للمجتهد ...
 والظاهر انه لا خلاف في جواز الفتوى والحكم له بل في وجوبهما عليه». ^{۲۰}
 سخن علامه حلی، اشاره‌ای است اجمالی به شرائط اجتهاد واجراء احکام و
 اقامه حدود ... در جایز بودن فتوا و داوری فقیه جامع الشرایط، بلکه در وجوب آن
 دو، اختلافی نیست.

محقق اردبیلی، برای واجب بودن فتوا و قضاوت به دو روایت ابی خدیجه و مقبوله عمرین حنظله استناد کرده است. و با این که در قبول روایات سخت می‌گیرد، با این حال دو روایت بالا را پذیرفته و بر این باور است که پذیرفتگی این دو روایت در نزد



اصحاب و هماهنگی آن با عقل، ضعف سند آن را جبران می کند^{۲۱}.
کسی که حق قضاوت را برای فقیه می شناسد، اجرای حکم را نیز توسط وی قبول دارد؛ چرا که جای گزین شدن فقیه به جای حاکمان استم، در واقع به معنی واگذاردن حق اجرای احکام به وی است.

امام صادق(ع) در مقبوله عمرین حنظله، رجوع به قاضیان ستم را حرام دانسته و به مردم دستور داده است که به فقیه جامع الشرائط مراجعه کنند. بنابراین، اگر فقیه اجازه قضاوت تنها داشته باشد، در این صورت، غرض از رجوع به قاضیان عدل نقض خواهد شد.

از سوی دیگر، تسلیم نبودن در برابر اجرای احکام صادر شده، سربیجی عملی و به معنای رد حکم است که در روایت از آن بازداشته شده است. این جاست که نیاز به یاری مردم می افتد و باید فقیه را باری دهند:

«ويجب على الناس مساعدته على ذلك والتراجع اليه ولمؤثر لغيره ظالم»^{۲۲}.
بر مردم لازم است که فقیه را بر داری یاری کنند. دعوا به نزد او برند کسی که به غیر حکم او ترتیب اثر دهد، ستم پیشه است.

در شرایط قاضی، محقق اردبیلی براین باور است که قاضی باید مجتهد باشد. البته پس از تحلیل روایت ابی خدیجه، به مجتهد متجزی نیز اجازه قضاوت می دهد^{۲۳}. با تحلیل مقبوله عمرین حنظله، به نیابت فقیه در همه امور فتوای دهد:

«ومن كونه حكماً، فهم كونه نائباً مناب الأمام في جميع الأمور»^{۲۴}.
نبود شرایط: محقق اردبیلی، براین باور است: همان گونه که اگر کسی دارای شرایط قضاوت نبود، قضاوت او نافذ نیست:

اگر کسی هم دارای شرایط بود؛ اما پس از گمارده شدن همه شرایط و یا پاره ای از آنها را از دست داد. مثل این که جنون و یا فسق بر او عارض شد، قضاوتیش نافذ نیست:
«كل ما يمنع من انعقاد الولاية ابتداءً، لوقوع بعده، يوجب انزال من انعقد القضاء له»^{۲۵}.

هرچه بازدارنده از ولایت است، اگر پس از آن که شخص به ولایت گمارده شد، بر او عارض گردید، سبب برکناری او می گردد.

دلیل مساله روشن است، چون نبود این امور، شرط برای حکم و قضاوت است. بنابراین، وجود آن بازدارنده برای استمرار ولايت است. در این مساله اختلافی نیست. اما آیا ولايت با ازبین رفتن بازدارنده‌ها، برمی‌گردد، تا شخص یادشده حق قضاوت داشته باشد و یا برنمی‌گردد؟

محقق اردبیلی در این باره می‌نویسد:

«اذا كان الفقيه الجامع لشروط الفتوى حال الغيبة نائب الامام عليه السلام ووكيله، وفرض جنونه واغمامه مثلاً، ثم عاد الى الاستقامة يعود النياية من غير نزاع على الظاهر، لعموم قوله عليه السلام: جعلته حاكماً.^{۲۶}

اگر فقیه دارای شرایط فتوهادر روزگار غیبت، نایب و وکیل امام(ع) بدانیم و دیوانگی و یا بیپوشی براو مدتی مسلط گردد و پس از آن، سلامتی خود را باز یابد، نیابت بدین اختلاف باز می‌گردد، به خاطر این که فرموده امام(ع): «جعلته حاكماً» فراگیر است و سلامتی پس از مریضی رانیز دربر می‌گیرد.

در باب قضا، مسائل درخور طرح به عنوان نمونه‌هایی از مسائل مربوط به ولايت فقیه و اختیارهای حاکم اسلامی، یا چگونگی آن اختیارها بسیار است، بلکه می‌توان گفت که همه باب قضا، مربوط به این مساله است.

۳. کتک زدن و مجروح کردن در امر به معروف و نهی از منکر.

امر به معروف و نهی از منکر مرتبه‌هایی دارد. برخی از مرتبه‌های آن، همانند: انکار به قلب و زبان، برهمه مردم واجب است به وجوب عینی یا کفایی. اما اگر باز داشتن از منکر و یا امر به معروف به کتک زدن و مجروح کردن، بستگی داشته باشد، آیا هرکسی اجازه انجام آن را دارد یا در این صورت انجام آن از شؤون امام و یا گمارده شده از سوی اوست.

بسیاری از فقیهان، از جمله شیخ مفید^{۲۷}، شیخ طوسی^{۲۸}، صاحب جواهر^{۲۹}، علامه حلی^{۳۰}، دیدگاه دوم را پذیرفته‌اند و براین باورند که در گاه نیاز به استفاده از قدرت، کتک زدن، مجروح کردن و قتل رساندن به حکم امام و نایب وی، باید انجام گیرد.



علامه حلی در این باره می‌نویسد:

«ولو افتقر الى الجراح او القتل افتقر الى اذن الامام على رأى ولاقنام الحدود الا

بادنه .۳۱»

اگر در بازداشتمن از منکر، نیاز به وارد کردن جراحت و یا قتل باشد، بنابر یک

دیدگاه نیاز به اجازه امام(ع) دارد؛ اما اقامه حدود، بستگی بر اجازه امام(ع) دارد.

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می‌نویسد:

«قول مشهور همین است [لازم بودن اجازه امام] و عبارتی که علامه حلی در

منتهی از شیخ طوسی نقل کرده، حکایت از این دارد که مساله اجتماعی است.

علامه حلی، قول به جایز بودن بدون اجازه امام را، از سید مرتضی و شیخ

طوسی در تبیان نقل کرده و آن را با جمله: «هو عندي قويّ» تایید کرده است. ۳۲

وی، پس از نقل دلیلهای شرط نبودن اجازه امام(ع)، به نقد و بررسی آن پرداخته و

نتیجه می‌گیرد که اجازه امام(ع) شرط است. ۳۳

آیا این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر در دوره غیبت، برای فقهیه

جامع الشرائط ثابت است؟

محقق اردبیلی، این مساله را طرح نکرده است، ولی وی مبنای نیابت عامه را پذیرفته، از این روی، باید گفت که این مرتبه را نیز برای فقهیه ثابت می‌داند. همان گونه که صاحب جواهر تصریح می‌کند که با پدیدار شدن شرایط، این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر برای فقهیه ثابت است، زیرا فقهیه نیابت عامه از سوی ائمه(ع) دارد. ۳۴

۴. اقامه حدود

اداره امور جامعه، حفظ نظام و برقراری امنیت، اقامه قسط و عدل، مبتنی بر تعیین حد و مرز برای آزادیها و گذاردن قانونی و آینه‌ها و ادب کردن سرپیچی کشندگان و بزهکاران است؛ زیرا اگر عناصر فاسد از مجازات و کیفر بیم نداشته باشند، برای جان و مال و ناموس مردم حرمتی باقی نمی‌ماند و در نتیجه امور زندگی دچار از هم گسیختگی می‌شود و بی‌نظمی و آشفتگی همه جا را فرامی‌گیرد. این چیزی است که در

هر جامعه‌ای از آن گریزی نیست. اسلام نیز به عنوان تضمین مصالح انسان در دو جهان، به این مساله توجه بیشتری نشان داده، تا جایی که در برخی از روایات اقامه حدود الهی را در روی زمین، به مراتب سودمندتر از بارش باران به مدت چهل روز دانسته است.^{۳۵} بسیاری از بزرگان، از جمله: شیخ مفید^{۳۶}، شیخ طوسی^{۳۷}، شهیدین^{۳۸}، صاحب جواهر^{۳۹} علامه حلی^{۴۰} و ...^{۴۱} اقامه حدود و تعزیرات را بر عهده امام(ع) و فقیه جامع الشرائط (حاکم اسلامی) دانسته‌اند.

علامه حلی در باره چگونگی اقامه حدود در دوره غیبت می‌نویسد:

«ولات quam الحدود الـا باذنه ويجوز اقامتها على المملوك، قيل وعلى الولد والزوجه»^{۴۲}.

اقامه حدود، جزء اجراء امام جایز نیست. اما اقامه آن، بر بنده و کنیز، و به قولی بر فرزند و همسر، بدون اذن امام جایز است.

علامه در کتاب مختلف الشیعه، پس از نقل دیدگاههای گوناگون، با استناد به مقبوله عمر بن حنظله فتوا می‌دهد که فقیه در عصر غیبت، وظیفه دارد اجرای همه حدود و بر همه کس کند.^{۴۳} محقق اردبیلی، در شرح عبارت: «ولات quam الحدود الـا باذنه» می‌نویسد:

«مالک، یا مجتهد است و یا غیر مجتهد. غیر مجتهد، در زمان غیبت، تنها در صورتی که متهم اقرار کند به عملی که موجب حد می‌شود، می‌تواند حد جاری کند و اماً مجتهد در صورت اقرار و همچنین در صورتی که یکی از حدود به وسیله بیان شرعیه ثابت شود می‌تواند حد جاری کند، چون در این صورت، شرط عمل به بیان که همان ثبوت در نزد حاکم شرع است، وجود دارد.»^{۴۴}

محقق اردبیلی، تقریباً عبارت طولانی را در این باره از علامه در منتهی آورده که نقل آن، با توجه به حاشیه‌ای که بر آن افزوده است، مفید می‌نماید.

«قال في المنتهي: لا يجوز لأحد اقامة الحدود الـا للإمام عليه السلام أو من نصبه لها ولا يجوز لأحد سواهـما اقامتها على حال، وقد رخص في حال الغيبة ان يقيم الإنسان على مملوکه إذا لم يخف في ذلك ضرراً على نفسه وماليه وغيره من



المؤمنين و أمن بوافق الظالمين .

قال الشيخ رحمة الله رخص أيضاً حال الغيبة إقامة الحدود على ولده وزوجته إذاً
أمن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك وسلمه في العبد، وقد روی عن الشيخ عن
حفص بن غياث قال سالت أبي عبد الله(ع) قلت من يقيم الحدود؟
السلطان أو القاضي؟ فقال إقامة الحدود إلى من إليه الحكم. إذا ثبت هذا هل يجوز
للفقهاء إقامة الحدود في حال الغيبة؟ جزم به الشیخان عملاً بهذه الرواية:
وعندي في ذلك توقف .^{٤٥}

علامه حلی ، در منتهی نوشتہ است که: اقامه حدود برای هیچ کس جز امام و یا
گمارده شده از سوی ایشان جایز نیست . در روزگار غیبت ، با دو شرط اجازه داده
شده که انسان پربرده اش حدّ جاری کند . در اجرای حدّ از زیان بر جان و یا مال خود
و یا مؤمنان هراس نداشته باشد و از بازخواست و شرّ ستمگران در امان باشد .

شیخ طوسی ، در دوره غیبت ، افزوں بر این ، اجرای حدّ بر همسر و فرزند را با
شرط این بودن از زیان اجازه داده است .

ابن ادريس اقامه حدّ بر فرزند و همسر را پذیرفت ، و اماً اقامه حدّ بر برده را پذیرفت
است .

شیخ از حفص بن غياث روایتی را نقل کرده که می گوید: از امام صادق(ع)
پرسیدم: اقامه حدّ بر عهده چه کسی است ، سلطان یا قاضی؟
امام فرمود: اقامه حدّ به دست کسی است که حکم از آن اوست .

با توجه به این روایت ، آیا اقامه حدود برای فقهاء در عصر غیبت ، جایز است؟

شیخ مفید و طوسی ، با عمل به این روایت ، حکم به اقامه حدود داده اند ، ولی من
در این مساله نظری ندارم .

محقق اردبیلی در تبیین وجه توقف می نویسد:

«شاید وجه توقف این باشد که روایت صحیح نیست ، یا این که احتمال دارد مراد
از «من إليه الحكم» امام معصوم باشد و یا این سخن از امام در مقام تقیه صادر شده
باشد .»

پس از بیان این نکته چنین ابراز می دارد:

«والظاهر عدم الفرق بين الزوجة والولد لانه إن عمل بها وحمل : «من إليه الحكم» على الحاكم مطلقاً، يدل على جواز ذلك للحاكم مطلقاً على غيرهما أيضاً وإن فلا يجوز عليهمما أيضاً وإن كان حاكماً لعدم الدليل». ^{۴۶}

ظاهر این است که فرقی بین زوجه و فرزند نیست؛ زیرا اگر به روایت یاد شده عمل کنیم و جمله «من إليه الحكم» را بر حاکم مطلقاً حمل کنیم، بر جایز بودن اقامه حدود در همه موارد دلالت دارد و اگر روایت را نپذیریم و ... اقامه حدّ بر آن دونیز جایز نیست، هرچند که حاکم بخواهد چنین کاری را انجام دهد؛ زیرا دلیلی براین مسأله نداریم.

بر اساس نیابت عامّه فقیه جامع الشرائط، ولایت در اجرای حدود نیز بر عهده ولی فقیه است؛ از این روی، محقق اردبیلی اقامه حدود را در همه موارد، حق فقیه می داند و با استناد به مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه می نویسد:

«ولعل في روایة عمر بن حنظله و ابی خدیجه اشاره اليهم، لتفويضهم الحكم اليه وجعلهم حاكماً، فكانه يشمل الحدود ايضاً». ^{۴۷}

از این که امام(ع) در مقبوله عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه، حکم را به آنان واکذارده و آنان را حاکم قرار داده است، حدود را نیز، دربر می گیرد.

۵. حقوق مالی در روزگار غیبت

زکات از واجبات مالی در اسلام به شمار می آید. تکلیف چگونگی پرداخت آن در دوره غیبت، از مسائل بحث انگیز است. فقهای شیعه در این باره دیدگاههای گوناگونی را ابراز داشته اند. محقق اردبیلی، پس از تعیین تکلیف در دوره حضور و غیبت و تبیین اقسام آن از جهت وجوب واستحباب، فتوای علامه حلی را درست می داند. و پرداخت زکات را به امام(ع) در دوره حضور، در صورتی که بخواهد واجب و در غیر آن مستحب می داند و در باره عصر غیبت و مستحب بودن پرداخت آن به فقیه جامع الشرائط، می نویسد:

«انه خلیفة الامام عليه السلام، فكان الواثق اليه واصل اليه عليه السلام، وان



الایصال الیه افضل کالاصل^{۴۸}

فقیه، خلیفه و جانشین امام(ع) است. گویا پرداخت آن به فقیه پرداخت به امام(ع) است. بنابراین، پرداخت به فقیه بهتر است، همان‌گونه که پرداخت به امام(ع) بهتر بود.

در بحث زکات فطره نیز، پس از نقل کلام علامه در مستحب بودن پرداخت آن به فقیه در عصر غیبت، می‌نویسد:

﴿فَيَفْهَمُهُمْ مِنْ كَلَامِهِ أَنَّ حُكْمَ الْفَقِيهِ حُكْمُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ فِي زَكَاةِ الْمَالِ فِي كِفْكُنِ الدَّفْعِ إِلَيْهِ...﴾^{۴۹}

از سخن علامه استفاده می‌شود که حکم پرداخت زکات به فقیه، همانند امام(ع) است. در زکات مال نیز، چنین است. بنابراین، پرداخت به فقیه کافی است.

محقق اردبیلی این دیدگاه را می‌پذیرد و پرداخت زکات مال و فطره را در دوره غیبت، به فقیه دارای شرایط بهتر از هزینه آن به وسیله مالک می‌داند.

محقق اردبیلی، در دو عبارت پیشین، فقیه جامع الشرائط را به جای امام معصوم(ع) می‌نشاند و همان اختیارات امام(ع) را برای او باور دارد.

در باب زکات، برآورد کردن غلّه، برای این که مالک بتواند پیش از برداشت کامل، در محصول خود دست یازد، از کارهایی بود که در دوره حضور و پس از آن انجام می‌شد. محقق اردبیلی پس از ثابت کردن اصل مساله، می‌نویسد:

﴿وَيَنْبُغِي مَعَ وَكِيلِ الْحَاكِمِ مِثْلِ السَّاعِي...﴾^{۵۰}

بهتر است که برآورد کردن، با حضور وکیل حاکم، مانند ساعی انجام پذیرد. به کارگیری واژه «حاکم» به جای امام معصوم(ع) حکایت از آن دارد که در دوره غیبت نیز، حاکم اسلامی، می‌تواند به وسیله نمایندگان خود بدین کار آهنگ کند.

در هزینه کردن زکات، سهمی برای مأموران جمع آوری زکات (عاملون) و سهمی نیز برای جذب و به دست آوردن دلهای کافران (مؤلفه) و سهمی در راه خدا (سبیل الله) که از مصادیق آن جنگجویانند، هزینه می‌شود. آیا در دوره غیبت، این سهمها، همچنان

برقرارند و یا این که این سهمها دیگر وجود ندارند؟

علماء حلی در پاسخ این پرسش می‌نویسد:

«ويسقط في الغيبة سهم الغاري إلأ ان يجب والعامل والمؤلفه^{۵۱}».

در دوره غیبت، سهم جنگجویان وجود خواهد داشت، مگر به هنگام لزوم.

سهم کارگزاران زکات و مؤلفه نیز مطلقاً حذف می‌شود.

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می‌نویسد:

«ولكن في المؤلفه والعامل تأمل اذ قد يحتاج إليهما فيعيشهما الحاكم فيبني

الاستثناء فيما ايضاً كالآتي^{۵۲}».

نبوغ سهم کارگزاران و مؤلفه، در خور دقت و بررسی است؛ زیرا در دوره غیبت نیز،

گاهی نیاز به آن دو پیدا می‌شود. و حاکم به آنان پرداخت می‌کند. بنابراین، شایسته

بود که علماء، همانند جنگجویان، صورت نیاز به آن دوران نیز استثناء می‌کرد.

محقق اردبیلی، در زکات فطره نیز اشاره می‌کند که علماء در منتهی، کارگزار و مؤلفه را از موارد هزینه زکات فطره نشمرده است، با این که در صورت نیاز، در دوره غیبت، آن دو نیز از هزینه‌های زکات پیشمارند^{۵۳}. از گفتار بالا استفاده می‌شود که محقق اردبیلی، به روزی می‌اندیشیده است که حکومتی اسلامی برقرار باشد. در آن صورت، بدون تردید به جنگجو، کارگزار زکات، پرداخت سهمی از زکات به برخی از کافران و یا مسلمانان ضعیف الإیمان و ... نیاز خواهد بود.

۶. خمس

خمس یکی دیگر از واجبات مالی است. در باره هزینه کردن خمس نیز دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی آن را از آن حکومت (حق الاماره) دانسته اند و گفته اند در زمان حضور و غیبت، باید همه آن در اختیار امام مسلمانان قرار گیرد و امام نیاز سادات یتیم، مسکین و وامانده را بر طرف می‌سازد. برخی دیگر به سهم بنده خمس باور دارند. نیمی از آن را در زمان حضور ائمه(ع)، ملک شخصی آنان و نیمی دیگر را از آن سادات نیازمند می‌دانند. این گروه، چون خمس را ملک شخصی امام(ع) دانسته اند، در



دوره غیبت با اشکال رو به رو شده‌اند. محقق اردبیلی، نه تنها خمس که انفال را نیز با همه گسترده‌گی آن، مال شخص امام معصوم(ع) می‌داند، از این روی، در چگونگی پرداخت و هزینه آن در زمان غیبت، دچار مشکل شده است.

نخست به پرداخت سهم امام(ع) به سادات یتیم، فقیر و امانده نظر می‌دهد، اما در آخر می‌نویسد:

«ان امکن الایصال إلى الفقيه العدل المامون فهو الاولى»^{۵۴}.

در صورت امکان، بهتر است که سهم امام(ع) در دوره غیبت به فقیه عادل و امین پرداخت گردد.

محقق اردبیلی، دو عبارت، از متنه و شرح شرایع به عنوان دو دلیل آورده است:

۱. علامه در متنه می‌نویسد:

«اگر بگوییم که در زمان غیبت، سهم امام را باید در گروههای سه‌گانه، هزینه کرد، متولی این کار باید نایب امام(ع) در احکام باشد و آن فقیهی است که امین و پرواپشه و دارای شرایط حکم و فتوا باشد.»

۲. و در شرح شرایع می‌نویسد:

«فقیه نائب امام و منصوب از جانب اوست.

بنابراین، در صورت کمبود سهام آنان «садات فقیر» همان گونه که امام(ع) آن کمبود را تأمین می‌کرد، فقیه نیز باید همان گونه عمل نماید.»

هر چند محقق اردبیلی، پس از دو دلیل فوق، در اولویت خدشه می‌کند و آن را نمی‌پذیرد، ولی این مطلب، به باور وی، به ولايت فقیه خدشه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا نیابت و ولايت فقیه، در جایی است شایستگی نیابت باشد و در این مورد، چون وی، خمس را ملک شخصی امام(ع) می‌دانسته، دیگر مساله نیابت و ولايت مطرح نخواهد شد. اصل دیدگاه ایشان، در مقاله‌ای دیگر، نقد و بررسی شده است.^{۵۵} در آن مقاله، ما به استناد: قرآن، روایات، سیره معصومان(ع) ثابت کرده‌ایم که خمس حق الاماره است. بنابراین، به مقتضای نیابت عامه از امام(ع)، همان گونه که در دیگر موارد نیابت می‌کند در این مورد نیز به نیابت از امام(ع) همه خمس را دریافت و به مصرف می‌رساند.

ولماً كان المرجع في أمر الخمس هو الإمام(ع) ففي عصر الغيبة يرجع فيه الى الحاكم حيث أنه هو الحجة من قبله ويوصل اليه كله وهو يصرفه في مصارفه^{۵۶}، چون اختیاردار خمس، در دوره حضور، امام(ع) است، در عصر غیبت، باید حاکم اسلامی سرپرست آن گردد؛ زیرا او حجت از سوی امام(ع) است. پس باید، همه خمس به او داده شود، تا هزینه کند.

امام خمینی نیز، پس از اشاره به ولایت فقیه و اختیارهای گسترده او، من نویسد: «فقیه، در دوره غیبت، ولایت دارد در همان قلمروی که امام(ع) ولایت داشته که از جمله آنها خمس است، بدون فرق بین سهم امام و سهم سادات. بلکه او بر انفال و فیض نیز ولایت دارد».^{۵۷}

آری، فقیهی که همه کارهای امام(ع) را برعهده گرفته، باید منابع مالی اداره آن را نیز در اختیار داشته باشد.

۷. خراج و مقاسمه

مالیاتی که در برابر واگذاری برخی از زمینهایی که به عموم مسلمانان تعلق دارد، دریافت می شود، خراج و مقاسمه نام دارد. این زمینهایی. چون از آن همه مسلمانان است، به ملک شخصی در نمی آیند. امام و حاکم جامعه اسلامی اختیاردار آنها خواهد بود.

بنابراین، براساس اصل اوّلی، واگذاری این زمینهایی، به مردم جایز نیست. مردم نیز، حق ندارند اموال خراج و مقاسمه را به آنان پردازنند؛ زیرا این کونه کارها دخالت در حوزه اختیار امام معصوم(ع) در دوره حضور و حاکم اسلامی در دوره غیبت است. ولی از آن چایی که اجازه ندادن و وانگذاردن این کارها مایه به تنگنا افتادن توده مردم می گردد چون به طور طبیعی، اموالی که حاکمان ستم، به عنوان خراج و مقاسمه می گیرند، از راههای گوناگون از قبیل: خرید و فروش، بخشش و ... به دست مردم می رسد، برای حل این مشکل برخی از فقیهان، از جمله محقق کرکی با توجه به برخی از روایات، ضمن انتقاد از نظام ستم و رد آن، همه نقل و انتقالاتی که پس از گرفتن این اموال انجام



می شود، اجازه داده اند^{۵۸}.

در برابر، فاضل قطیفی و محقق اردبیلی دیدگاه بالا رانی پذیرند و به دلیلهای کرکی، خدشه وارد می سازند و براین باورند: نقل و انتقال اموال خراج و مقاسم، جایز نیست، مگر برای شخص ناچار و گرفتار^{۵۹}.

محقق کرکی، در رساله قاطعۃ اللجاج، بحث را گسترش می دهد و در مورد پذیرش زمینهای خراجیه از حکومت ستم، دیدگاه کسانی که آن را جایز می دانند، می پذیرد. و براین باور است که هرگاه دولت ستم، خراج و مقاسم، را بخواهد، باید برای قرارداد عمل کرد^{۶۰}.

محقق اردبیلی، دیدگاه بالا رانیز نمی پذیرد و می نویسد:

«بی کمان، مال خراج و مقاسم به عهده شخص آمده، ولی پرداخت آن به حاکم ستم، بدون دلیل، بلکه جایز نیست؛ زیرا دریافت خراج، بر عهده امام معصوم(ع) است و در دوره غیبت که دسترسی به وی نداریم، به عنوان دین بر عهده باقی می ماند که یا باید و صیت کند که پس از مرگ به صاحب آن رسانده شود و یا در صورت امکان، باید آن را به حاکم شرعی بر ساند (البتہ اگر پذیریم که این گونه امور، نیابت پردارند). و یا آن که خود آن را در راه مصالح مسلمانان هزینه کند»^{۶۱}.

محقق اردبیلی، دریافت خراج را از کارهای غیر در خور انتقال امام معصوم(ع) فرض کرده است، از این روی، در نیابت فقیه در این مورد تردید کرده، در حالی که دریافت خراج و مانند آن، مربوط به مقام امامت است، نه شخص امام معصوم(ع). بنابراین، در دوره غیبت، همان گونه که محقق کرکی و دیگران گفته اند، فقیه، به نیابت از امام(ع) خراج را دریافت و هزینه می کند^{۶۲}.

۸. دست یازی در مالهای بی سپرست

مالهای بی سپرست، همانند مالهای: غاییان و خردسالانی و کم خردانی که ولی و وصی خاصی ندارند، باز داشته شدگان از دادوستد و ورشکستگان، در اختیار حاکم

اسلامی قرار می‌گیرند.

محقق اردبیلی در این باره می‌نویسد:

«وللاب والجَّدَلِهُ والحاكمُ وأمِينُهُ والوصيُّ الْبَيْعُ عن الطَّفْلِ والمُجنونِ مع
الْمُصلحةِ». ^{۶۳}

پدر، جد، حاکم و امین حاکم و وصی، اجازه دارند که در صورت مصلحت، از سوی خردسال و کم خرد، چیزی را بفروشند.

همو، براین باور است:

«اگر کم خردی پس از بلوغ باشد، در این مورد جز حاکم اسلامی و یا نماینده او،
نمی‌توانند در مالهای آن دو، دست ببرند. زیرا ولایت پدر و جد به سبب بلوغ و
رشد ازین رفته است و دلیلی برایگشت آن نداریم» ^{۶۴}

و در جای دیگر می‌نویسد:

«وللحاكم البيع عن السفيه والمفلطح والغالب». ^{۶۵}

حاکم اسلامی اجازه دارد که مالهای کم خرد و ورشکسته و شخص غائب را به فروش برساند.

محقق اردبیلی در ضمن دلیلها یکی که بر مطلب بالا اقامه کرده است، می‌نویسد:

«وللأئمة قائم مقام الإمام عليه السلام ونائب عنه». ^{۶۶}

چون حاکم قائم مقام امام معصوم(ع) و نایب است.

متن فوق بیانگر این است که محقق اردبیلی، همانند دیگر فقیهان، ^{۶۷} اختیارهای یاد شده را براساس نیابت عامه برای حاکم اسلامی باور دارد.

۹. موارد دیگر

موارد ولایت حاکم اسلامی، بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ زیرا براساس، مبنای نیابت عامه، در هر صورتی که نیاز به کار بردن ولایت باشد، چه مالی و چه غیر آن، فقیه در آن مورد ولایت دارد. از باب نمونه: وقف. در کتاب «وقف» آمده است:



«فروش وقف جایز نیست، مگر در موارد و شرایط خاص»، از جمله: اگر برخی از وسائل وقفی، در خور استفاده نباشند، متولی وقف و در صورت نبود وی، حاکم شرع و یا وکیل او، می‌توانند آهنگ فروش آن را کنند.^{۶۸}

پرداخت بدھی غایب به وسیله حاکم اسلامی: حاکم اسلامی، بدھی غاییان را در صورتی که طلب کاران، بخواهند، از مالهای بدھکاران پرداخت می‌کند. همچنین علیه آنان حکم صادر می‌کند و اموالشان را در اختیار صاحبان حق قرار می‌دهد.^{۶۹}

حکم به ورشکستگی و تقسیم مالهای او، بین طلب کاران بر عهده حاکم اسلامی است.^{۷۰} و در صورتی که نیاز به زندان افکنند او باشد، باید به دستور حاکم اسلامی انجام گیرد.^{۷۱}

ثابت کردن رشد و بلوغ، در باره شخصی که از تصرف در مالهای خود، ممنوع بوده است، با گواهی دو عامل، در نزد حاکم شرع امکان دارد.^{۷۲}

حکم به این که شخص سود و زیان خود را نمی‌داند، با حکم حاکم ثابت می‌گردد.^{۷۳} در باب خیار شرط، در صورتی که دیوانگی صاحب خیار، پس از بلوغ باشد، تنها حاکم شرع است که می‌تواند حق خیار را برای وی به کاربرد.^{۷۴} در باب خیار عیب نیز، اگر بین مشتری و فروشنده اختلاف شد، تعیین حق در این جانیز بر عهده حاکم شرع است.^{۷۵}

در کتاب «رهن» آمده که هرگاه مدت رهن بر سد، اگر رهن گیرنده از سوی رهن دهنده، وکیل باشد، می‌تواند مال گروی را بفروشد و طلب خود را بردارد و اما در صورتی که وکیل نباشد، این کار بر عهده حاکم اسلامی است.^{۷۶} رفع اختلاف بین رهن دهنده و رهن گیرنده نیز بر عهده حاکم اسلامی خواهد بود.

آنچه یاد شد، نمونه‌ای از برخی بابهای فقهی مجمع الفائده بود. اگر در بابهای دیگر نیز مطالعه کنیم، به نمونه‌های دیگری برخورد خواهیم کرد.

در تک تک موارد فوق، به جز اطلاق دلیلهای ولایت فقهی، نص و دلیل خاص دیگری نداریم، از نمونه‌هایی که آورده‌یم، به دست می‌آید که محقق اردبیلی، ولایت فقهی و نیابت عامه فقهی را اصلی مسلم، گرفته است.

ارتباط و همکاری با حاکمان ستم

اجتهاد و عدالت، دو شرط اساسی برای ولی فقیه و حاکم اسلامی است؛ از این روی، حکومت حاکم ستم، هیچ گونه اعتباری ندارد. نه تنها همراهی و پیروی از او واجب نیست، که حرام است. در صورت امکان، مردم وظیفه دارند با نگهداشت مراتب امریبه معروف و نهی از منکر، او را از حکومت، برکنار سازند. چون در تفکر شیعه، در عصر غیبت، استمرار حکومت و ولایت ائمه(ع) به عنوان نیابت عامه، بر عهده فقهای جامع الشرایط است؛ از این روی، تلاش برای دستیابی به چنین حکومتی ناگزیر است. البته در شرایط و بردههای خاصی از زمان و به انگیزه دستیابی به مصالح عالیه اسلام و مسلمانان اجازه همکاری داده شده است که بدان اشاره خواهیم کرد.

محقق اردبیلی، در این باب، روایاتی را آورده که به موجب آن، کمک به ستمگران حتی در بنای مسجد، نزد یک شدن به پادشاهان، داخل شدن در تشکیلات آنان و سعی و تلاش جهت برطرف ساختن نیازمندیهای آنان، بازداشته شده است^{۷۷}.

براساس این دسته از روایات، شیعیان از هرگونه ارتباط و همکاری باحاکمان ستم، بازداشته شده اند، ولی واقعیت خارجی، چه در دوره حضور معصومان(ع) و چه پس از آن، مانع از آن بوده است که به کلی ارتباط از بین برود؛ از این روی، در بردههایی از تاریخ اسلام، می بینیم که برخی از عالمان شیعی که در میان آنان فقهای بزرگی نیز وجود دارند، به پادشاهان ستم، نزدیک شده و گاه با آنان همکاری نیز داشته اند. از باب نمونه: می توان از حضور علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی در دربار حاکمان مغول و محقق کرکی، شیخ بهایی، علامه مجلسی و میرداماد در تشکیلات صفويان نام برد.

حضور این بزرگان، با روایاتی که همکاری و رابطه با حکومتهاي جور را نکوهش می کرد چگونه سازگار است؟

آیا در نظر این بزرگواران، شاهان مغول و حاکمان صفوي صالح بوده اند و براساس معیارها و ارزشهاي اسلامي، حکومت تشکيل داده اند؟ که بی گمان چنین نبوده است. برای پاسخ به پرسش بالا می گوییم: ما در رابطه با پادشاهان ستم پیشه، دو دسته



روایت داریم و در نتیجه، رابطه و همکاری با آنان نیز، بر دو گونه است:

الف. همکاری و همراهی با آنان برای رسیدن به مال و منال و یا جاه و مقام.

ب. همکاری با آنان، جهت ترویج اسلام، اجرای قانونهای اسلامی، پاسداری از ارزش‌های اسلامی و

فقهای بزرگوار شیعه، روایاتی که بر حرام بودن همراهی و همکاری با حاکمان ستم، دلالت دارند، بر گونه نخست و دسته دوم از روایات رابرگونه دوم حمل کرده‌اند^{۷۸}.

گونه دوم از همکاری، نه تنها حرام نیست که در برخی از برهه‌ها برای برآوردن مصالح و هدفهای والای اسلام و جلوگیری از ستم و تجاوز به مال و ناموس مردم و ... واجب است. و همکاری عالمان شیعی در دربار با حاکمان ستم، از جمله عالمان یاد شده، از این گونه بوده است.

محقق اردبیلی، پس از نقل روایاتی که از همکاری با حاکمان ستم، باز داشته‌اند، به نقل دو روایت زیر می‌پردازد:

سهل بن زیاد از امام صادق(ع) در تفسیر آیه شریفه: «ولاترکنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النار». نقل می‌کند که آن حضرت فرموده:

«هو الرجل يأتي السلطان فيحبّ بقائه إلى أن يدخل يده في كيسه فيعطيه».^{۷۹}

صادق آیه شریفه، شخصی است که به نزد پادشاه ستمکار می‌رود و بقای او را [گرچه به مدتی اندک] برای دریافت هدیه دوست دارد.

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید:

«من مدح سلطاناً جائراً، او تخفّف وتضعض له طمعاً فيه كان قرينه في النار...»^{۸۰}

کسی که پادشاه ستمگری را ستایش کند و یا خود را در نزد او سبک و کوچک سازد، تا از سوی سلطان به او چیزی بر سد، همتشین او در آتش خواهد بود.

محقق اردبیلی، از دو روایت بالاستفاده می‌کند که اگر به پادشاهان ستمکار، گرایش داشته باشد، تا از دنیای آنان به او چیزی بر سد آیه شریفه وی را در بر می‌گیرد و اما اگر شخصی به حاکم شیعی ستم پیشه یا غیر شیعی، گرایش داشته باشد و با آنان همکاری کند، به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان، اشکالی ندارد:

«فَلَوْ احْبَبَ شَخْصٌ بقاء حاكم جور مؤمن، لحبّة المؤمنين وحفظه الإيمان والمؤمنين ولذّ به عن الإيمان وأهله، ومنعه المخالفين عن التسلّط عليهم وقتلهم وردهم عن دينهم وأيمانهم، فالظاهر أنه ليس بداخل في الآية، فإنه في الحقيقة محنة للإيمان وحفظه لذاك الشخص وجوره وفسقه، بل ولاذاته، بل كلّ ماتأمل ينكره ويكرهه لجوره وظلمه. بل ولا يبعد في مخالف لفعل ذلك، بل في كافر بالنسبة إلى حفظ الإسلام والمسلمين».^{۸۱}

اگر شخصی استمرار و بقای حکومت حاکم ستمکار شیعی را دوست داشته باشد، به خاطر این که آن حاکم ستمکار، مؤمنان را دوست دارد و از ایمان و مؤمنان پاسداری و دفاع می‌کند و همچنین از تسلط مخالفان بر مؤمنان و کشتار آنان جلو می‌گیرد، مخالفان را از این که مؤمنان را از دین و ایمانشان باز دارند، باز می‌دارد، چنین کسی از مصادیق آیه کریمه: «ولَا ترکنَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا». نیست؛ زیرا وی در حقیقت، دوستدار ایمان و پاسداری از آن است، نه دوستدار حاکم ستم و فسق او... می‌توان گفت: اگر حاکم مخالف و یا کافری این چنین باشند و ما گرایش به بقا و استمرار حکومت او داشته باشیم، در این جانیز از مصادیق آیه شریفه نخواهیم بود.

بر همین اساس است که به گروهی از کافران، زکات داده می‌شود، تا به مسلمانان یاری رسانند. جایز بودن یاری گرفتن از کافران در جنگ نیز، مبتنی بر همین مساله است. وقتی ما از کافران یاری می‌گیریم زنده ماندن آنان، بلکه پیروزی آنان را در جنگ خواهانیم، از این روی همراه آنان می‌جنگیم، از آنان دفاع می‌کنیم. حتی اگر دشمن از گروهی از مسلمانان، به عنوان سپر (ترس) استفاده کند، به آنان اجازه می‌دهیم که مسلمانان را پکشنند.^{۸۲}

محقق اردبیلی، پس از یادآوری روایاتی که اجازه می‌دهد گروهی از عالمان دین، با حاکمان ستم رابطه و همکاری داشته باشند، می‌نویسد:

«فالاصل والأساس هو الأخلاص».^{۸۳}

در این همکاری، باید خدا را در نظر داشت و بس.



پذیرش ولایت از حاکمان ستم

هرچند عنوان پیشین: (رابطه با حاکمان ستم) فراگیر بود و مبحث بالات را نیز در بر می‌گرفت، ولی اهمیتی که فقهاء به این مساله داده‌اند، سبب شد، که گرچه به اختصار، جداگانه از آن بحث کنیم.

پذیرش ولایت و کارگزاری از سوی حاکمان ستم، جایز نیست؛ زیرا در اسلام، حاکمیت، از آن خداوند است و حاکمیت دیگران نیاز به اجازهٔ او دارد. بدون تردید، ستمکاران، چنین اجازه‌ای ندارند. و در نتیجه، حق اجازه به دیگران را ندارند. آیا حرام بودن شرکت کردن در نظام ستم، ذاتی است و یا بدان جهت است که سبب

توانایی و استواری حکومت آنان می‌گردد؟ از پاره‌ای روایات، دیدگاه نخست^{۸۲}. و از پاره‌ای دیگر دیدگاه دوم^{۸۳} استفاده می‌شود.

به هر صورت، حرام بودن عضویت در نظام ستم، نزد شیعه امری مسلم بوده، به گونه‌ای که وقتی امام صادق(ع) نیازمندی که درخواست کمک می‌کرد پرسید: چرا در دستگاه حکومت، برای خود کاری نمی‌یابی؟

وی در پاسخ گفت: مگر شما آن را بر ما حرام نکرده‌اید^{۸۴}.

به همین جهت اصحاب ائمه(ع) در سرپرستی برخی از امور حکومی، اجازه می‌گرفتند و در پاره‌ای از موارد نیز، به آنان اجازه داده می‌شد.

این دسته از روایات، بیانگر این است که پذیرش ولایت از حاکمان ستمکار، حرمت ذاتی ندارد؛ چون اگر چنین بود، اجازه معنی نداشت. بنابراین، حرام بودن به خاطر آن است که حاکمان ستم، حق ائمه(ع) را غصب کرده‌اند و وقتی به برخی از شیعیان اجازه داده می‌شود، به این معناست که آنان در صورتی که دارای شرایط باشند، می‌توانند از این حق استفاده کنند.

علامه حلی و به پیروی از وی، مقدس اردبیلی، سرپرستی امور حکومتی را از سوی حاکمان ستم، به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. در بحث تجارت حرام، یکی از سودهای حرام را، سود و درآمدی می‌داند که از پذیرش حکومت و کارگزاری پادشاه ستمکار به دست آمده باشد:

والولایه من قبل الظالم مع غلبة ظنه بالقصور عن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر.^{۷۷}

پذیرش ولایت از سوی حاکم جور در صورتی که اطمینان داشته باشیم به این که امریه معروف و نهی از منکر امکان ندارد، جایز نیست.

محقق اردبیلی، با پذیرش فتوای بالا می‌نویسد:

«مقصود این است انسانی که از سوی حاکمان ستم حکومت یابد و یاعمال، وکیل و یاناپب از سوی آنان گردد، در حرام بودن هیچ فرقی بین موارد فوق نیست.»

۲. پذیرش حکومت از سوی حاکمان ستم در صورتی که امکان اقامه حدود، امریه معروف و نهی از منکر باشد، نه تنها جایز که در برخی از موارد، واجب است.

علّامه حلّی در این باره می‌نویسد:

«والوالي من قبل الجائز اذا تمكّن من اقامه الحدود، قيل جاز له معتقداً نيابة الإمام.»^{۷۸}

پذیرش ولایت و سلطنت از سوی حاکم ستمکار، در صورتی که امکان اقامه حدود باشد، گفته شده که جایز است. شخصی که ولایت می‌یابد باید آن را نیابتی از سوی امام معصوم(ع) بداند.

محقق اردبیلی در شرح عبارت بالا می‌نویسد:

«ويمكن حملها على المجتهد فيجوز له بل يجب، هذا مع عدم الاضطرار الجائز على ذلك واما معه فالظاهر اجماعي لازم فيه.»^{۷۹}

ممکن است عبارت علامه حلّی را [والوالي من قبل الجائز ...] بر مجتهد حمل کنیم. در این هنگام، پذیرش ولایت، نه تنها جایز که واجب است.

البته این حکم، در جایی است که حکومت ستم، وادر به ولایت نکند، زیرا در این صورت، در جواز آن اختلافی نیست.

از سخن بالا دو مطلب استفاده می‌شود:



۱. همکاری در نظام ستم حرام است، اما حرمت ذاتی ندارد؛ از این روی، در موارد بالا، نه تنها اجازه همکاری می‌دهد که همکاری را واجب می‌داند.

۲. پذیرش ولایت، در صورتی که امکان اجرای حدود و ... باشد واجب است و نباید از کاری که بر او عرضه شده است، سریاز زند؛ چرا که به گفته ابی الصلاح حلبي:

«إِنْ كَانَ فِي الظَّاهِرِ مِنْ قَبْلِ الْمُتَغَلِّبِ فَهُوَ نَائِبٌ عَنْ وَلِيِ الْأَمْرِ (ع) فِي الْحُكْمِ وَمَا هُوَ لِثَبَوتِ الْإِذْنِ مِنْهُ وَآبَاهِمَ (ع) لِمَنْ كَانَ بِصَفَتِهِ فِي ذَلِكَ وَلَا يَحْلِلُ لَهُ الْقَعُودُ عَنْهُ».^{۹۰}

هر چند به ظاهر، این ولایت از سوی حاکم ستمگر و اکذار می‌شود. اما او در واقع نایب ولی امر(ع) در حکومت است و اهلیت آن را نیز دارد زیرا از سوی آن حضرت و دیگر ائمه(ع) چنین اجازه‌ای برای او و هر کس دارای ویژگیهای او باشد داده شده است. بنابراین جائز نیست که از پذیرش آن سریاز زند.

از نظر ابی الصلاح حلبي و مقدس اردبیلی و دیگر عالمان شیعی^{۹۱} چنین فردی، گرچه به ظاهر توسط حاکمی ستمگر به کار گمارده شده است، ولی در واقع به خاطر نیابت از امام معصوم(ع) مشغول به کار شده است و مشروع بودن کار او، نه به وسیله حاکم ظالم و نه به خاطر عناوین ثانوی است، بلکه براساس اصل اولی و اساسی است، یعنی ولایت او از سوی ائمه(ع) و خداوند است. شخص دارای شرایط، چه از سوی ستمکار گمارده بشود و چه نشود، حق ولایت دارد و پذیرش ولایت از سوی ستم، باعث می‌شود ولایت او فعلیت پیدا کند. بر همین اساس، محقق اردبیلی در جای دیگر روایاتی را آورده که به پذیرش ولایت از سوی آنان تشویق شده است، از جمله:

محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«خداوند، در دستگاه ستمگران کسانی را دارد که برهان خویش را به وسیله آنان نورانی می‌سازد و چنین کسانی را در شهرها از چنان تمکنی برخوردار می‌سازد که بتوانند شر ظالمان را از اولیای خدا باز دارند و امور مسلمانان را اصلاح کنند؛ زیرا این گونه اشخاص، پناهگاه مسلمانان در برابر عوامل زیانبارند و همه شیعیان نیازمند، به آنان روی می‌آورند و در سایه تلاشها، مراقبتها و حمایتهای آنان،

قلبهای مؤمنان از بیم و هراس و وحشت، ایمن می‌گردد. چنین افرادی، مؤمنان واقعی و نمایندگان الهی در زمین و نور خدا در میان مردمانند در روز قیامت محمد بن اسماعیل عرض کرد: قربانت کردم راه رسیدن به این مقام کدام است؟ فرمود: با آنان رابطه خود را حفظ کنی و از رهگذر آنان قلبهای شیعیان ما را شاد سازی و در نتیجه سرور خاطر ما را فراهم سازی.

ای محمد! از آنان باش^{۹۲}.

در این سخن، امام(ع) به صراحت تاکید می‌کند که مساله حفظ شیعیان و خدمت به آنان، بسیار مهم و بارزش است.

محمد بن اسماعیل بن بزیع، با توجه به سخن فوق، با به عهده گرفتن پست وزارت در دربار عباسی خدمات ارزشمندی را به شیعیان و دوستداران اهل بیت ارائه کرد. برهمنی اساس، بسیاری از شخصیتهای بر جسته دینی، در زمان حضور ائمه(ع) و پس از آن، با آن که حکومتهای ستم را مشروع نمی‌دانستند، ولی به انگیزه حفظ شیعیان به دستگاه آنان نزدیک شدند و کار و سمتی را نیز از سوی آنان بر عهده گرفتند، از جمله: علی بن یقطین^{۹۳}، عبدالله نجاشی^{۹۴}، ابوالقاسم حسین بن روح^{۹۵} (از نواب اربعه) نوح بن دراج^{۹۶}، سید مرتضی، سید رضی و پدرشان ابو احمد حسین^{۹۷}، خواجه نصیرالدین طوسی^{۹۸}، علامه بحرالعلوم^{۹۹}، محقق کرکی علامه مجلسی، میرداماد^{۱۰۰} و

پاسداری از اسلام و اندیشه‌های شیعی، جلوگیری از کژروی حاکمان، گسترش نشر فرهنگ شیعی نیز از مصاديق امر به معروف و نهی از منکرند. بنابراین پذیرش ولایت از سوی حاکم ستم، برای این هدفها نیز روا، بلکه واجب است.

یادآوری: محقق اردبیلی، با تفسیر و تقيید سخن علامه حلی با جمله: «ويمكن حملها على المجتهد» اشاره به این دارد که در پذیرش مسؤولیتهای حکومتی از سوی حاکمان ستم، بایستی شخص، شایستگی داشته باشد، مجتهد باشد، در غیر این صورت، حق ولایت ندارد.

پیش از ایشان، دیگر فقیهان نیز، به این شرط اساسی و مهم اشاره کرده‌اند از جمله



شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«من لم يصلح للولاية على الناس لجهل بالاحكام او عجز عن القيام بما يستد اليه من امور الناس فلا يحل له التعرض لذلك والتکلف له فان تکلفه فهو عاصٌ غير ماذون له من جهة صاحب الامر الذى اليه الولايات ومهما فعله فى تلك الولاية فانه ماخوذ به محاسب عليه ومطالب فيه با جناه الا ان يتلقى له عفو من الله ...»^{۱۰۱}

کسی که برای ولایت بر مردم شایستگی ندارد، یا به خاطر این که به احکام شرعی آگاهی ندارد و یا به خاطر این که توان انجام اموری که به او واگذار می‌گردد، ندارد، حق پذیرش ولایت را ندارد. اگر پذیراًشد، گناهکار است؛ زیرا از سوی حضرت حجت(ع) که همه ولایتها بدو باز می‌گردد، اجازه ندارد. بنابراین، هر اشتباہی را در مدت عهده داری کاری مرتکب شود، مورد بازخواست الهی قرار خواهد گرفت، مگر این که بخشش و آمرزش الهی شامل او گردد.

افرون بر شرط یاد شده، فقیهانی که از سوی حکومت ستم، ولایت می‌پذیرند، باید قانونها و احکام شیعی را معیار کار خود قرار دهند، مگر در حال ناگزیری و تقدیم. در این صورت، می‌توانند بر مبنای قانون حکومت، عمل کنند، البته تا آن زمان که قانون خلاف، سبب ریختن خون ناحق، نشود

«وكذا في وجوب عدم تعديه عن الحقّ مهما امكن، ثم الفتوى والحكم بمذهب أهل الخلاف من المسلمين لا غير، وعدمهما اذا كان قتلاً، وفي الجرح خلاف لصدق الدماء عليه، مع عموم: لاتفاقه في الدماء...»^{۱۰۲}

در هنگام اختیار، تاجیری که ممکن است، نباید از حق [عمل به مذهب شیعه] پا فرائرنمد. اما در ناگزیری، می‌توانند برابر مذهب‌های دیگر فتوا و حکم دهد، نه غیر آن. اما حکم و فتوا به کشتن شخص به ناحق [به مذهب اهل خلاف] تاجیر نیست. در حکم به جراحت بر خلاف حق، اختلاف است، چون عموم «لاتفاقه في الدماء» شامل آن می‌شود.

شیخ مفید، همانند سخن بالا را با شرح بیشتری آورده است.^{۱۰۳}

جمع بندی

از آنچه آورده‌یم روشن شد که:

۱. محقق اردبیلی، همانند بسیاری از پیشینیان و پسینیان، ولایت فقیه را امری مسلم، دانسته و در جای کتاب «مجمع الفائدہ والبرهان» احکام و وظایفی را نیز بر عهده او گذاشته است.
۲. وی، قلمرو ولایت فقیه را بسیار گسترده می‌داند و بر این باور است که: در هر موردی پیامبر (ص) و ائمه (ع) ولایت داشته‌اند، ولی فقیه و حاکم اسلامی نیز، در روزگار غیبت، ولایت دارد و حکم‌ش نافذ است.
۳. محقق اردبیلی، به عنوان یک اصل رابطه و همکاری و همچنین ولایت و حکومت از سوی حاکمان ستم را حرام دانسته است؛ اما در برخی از برده‌ها، با شرایطی خاص، آن را جایز و در برخی از برده‌ها آن را واجب می‌داند. از جمله:
 - الف. در همکاری و رابط با آنان، باید اخلاص داشته باشند؛ یعنی برای به دست آوردن جاه و مقام، نان و نام و دیگر انگیزه‌های دنیوی، آنگ این کار نکنند.
 - ب. به عهده‌گیری کاری از سوی آنان، شایستگی برای انجام چنین مسؤولیتی را داشته باشد. عدالت و اجتهاد و توانایی انجام آن مسؤولیت از شرائطی هستند که در پذیرش ولایت از سوی حاکمان ستم باید لحاظ شوند.
 - ج. امکان اقامه حدود، امر به معروف و نهی از منکر باشد. در حقیقت فردی که مسؤولیت می‌پذیرد، باید پاسداری از اسلام و مسلمانان، ترویج فرهنگ تشیع، جلوگیری از کژرویها و وجهه همت او باشد و امکان چنین کارهایی نیز باشد.
 - د. در مقام قضاء، در حال اختیار بر اساس مذهب شیعه، فتوا دهد و حکم صادر کند و در هنگام ناگزیری از مذهب‌های دیگر اسلامی پا فراتر نگذارد.



پی نوشتها:

۱. «جوامن الكلام»، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ۳۵۹/۲۱، دارالحياء التراث العربي.
۲. حسیه در لغت به معنای اجر و ثواب است و معمولاً بر کارهای اطلاق می شود که برای اجر و ثواب الهی انجام می گیرد. امور حسیه در فقه، همه کارهای پستنیده ای است که شریعت مقدس اسلام تحقق خارجی آن را خواسته، ولی انجام آن را به شخص معین و انگذاشته است.
۳. «المقتعة»، شیخ مفید/۸۰۹-۸۱۰، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۴. «النهاية»، شیخ طوسی/۳۰۰-۳۰۲، دارالكتاب العربي، بیروت.
۵. «الدروس»، ۱۶۵، چاپ قدیم؛ «مسالک الانہام»، زین الدین علی العاملی الجبیعی (شهید ثانی)، ج ۱/۵۴، ۴۸، دارالهدی قم.
۶. «جوامن الكلام»، ج ۲۱؛ ۳۹۷-۳۹۵، ج ۲۲؛ ۱۵۶، ۱۵۹، ج ۱۹/۴۰، ج ۱۶/۱۷۸.
۷. «مجموع الفائدہ والبرہان»، محقق اردبیلی، ج ۱۲/۱۰، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
۸. «همان مدرک».
۹. «همان مدرک»، ج ۸/۱۶۰.
۱۰. «همان مدرک»، ج ۷/۵۴۶.
۱۱. «همان مدرک».
۱۲. مجله «فقه» پیش شماره، مقاله حکم حاکم.
۱۳. «مجموع الفائدہ والبرہان»، ج ۱۲/۱۹.
۱۴. سورۃ النساء، آیة ۶۰.
۱۵. «وسائل الشیعہ»، الشیخ محمد بن الحسن الحر عاملی، تحقیق عبدالرحیم ربائی شیرازی ج ۷/۱۸، دارالحياء التراث العربی، بیروت.
۱۶. «مجموع الفائدہ والبرہان»، ج ۱۲/۱۶.
۱۷. «همان مدرک»، ۱۸.
۱۸. «همان مدرک».
۱۹. «همان مدرک»، ج ۷/۵۴۶.
۲۰. «همان مدرک».
۲۱. «همان مدرک».
۲۲. «همان مدرک»، ۵۴۹/۵۴۷.
۲۳. «همان مدرک»، ۵۴۷/۵۴۶.
۲۴. «همان مدرک»، ج ۱۲/۱۱.
۲۵. «همان مدرک»، ۲۴/۲۴.
۲۶. «همان مدرک»، ۲۵/۲۵.



کاپیتول کار تحقیقاتی علوم سلامی

- . ٢٧ . «مفتاح» / ٨٠٩ .
- . ٢٨ . «نهاية» / ٣٠٠ .
- . ٢٩ . «جواهر الكلام»، ج ٢١، ٣٨٣ / ٣٨٥ .
- . ٣٠ . «مجمع الفائد والبرهان»، ج ٧ / ٥٤٢ .
- . ٣١ . «همان مدرك» .
- . ٣٢ . «همان مدرك» .
- . ٣٣ . «همان مدرك» .
- . ٣٤ . «جواهر الكلام»، ج ٢١ / ٣٨٣ .
- . ٣٥ . «وسائل الشيعة»، ج ١٨ / ٣٠٨ .
- . ٣٦ . «مفتاح» / ٨١٠ .
- . ٣٧ . «نهاية» / ٣٠٠ .
- . ٣٨ . «الدرسون» / ١٦٥ ، چاپ قدیم؛ «الروضۃ البهیہ»، ج ٢٦٥ / ٢٦٥ .
- . ٣٩ . «جواهر الكلام»، ج ٢١ / ٣٨٦ .
- . ٤٠ . «مختلف الشیعه»، علامہ حلی / ٣٣٩ ، مکتبۃ نیتوی الحدیثہ .
- . ٤١ . «مراسمه»، چاپ شده در «جوامع الفقیہ» / ٦٦١ ، اعوال الایام، نرافقی / ١٩٥ .
- . ٤٢ . «مجمع الفائد والبرهان»، ج ٧ / ٥٤٤ .
- . ٤٣ . «مختلف الشیعه» / ٣٣٩ .
- . ٤٤ . «مجمع الفائد والبرهان»، ج ٧ / ٥٤٤ .
- . ٤٥ . «همان مدرك» / ٥٤٥ .
- . ٤٦ . «همان مدرك» / ٥٤٦ .
- . ٤٧ . «همان مدرك» / ٥٤٧ .
- . ٤٨ . «همان مدرك»، ج ٤ / ٢٠٦ .
- . ٤٩ . «همان مدرك» / ٢٧٣ ، ٢٧٣ / ٢٨٥ .
- . ٥٠ . «همان مدرك» / ١٢١ .
- . ٥١ . «همان مدرك» / ٢٠١ .
- . ٥٢ . «همان مدرك» .
- . ٥٣ . «همان مدرك» / ٢٦٩ .
- . ٥٤ . «همان مدرك» / ٣٥٨ .
- . ٥٥ . مجله فقه، شماره سوم، بهار ١٣٧٤، مقالة: خمس حق الاماره / ١٥٧ .
- . ٥٦ . «كتاب الخسن» تقریرات درس، سید محمد هادی میلانی، گردآورنده: سید فاضل میلانی / ٢٧٧ .
- . ٥٧ . «كتاب البيع»، امام خمینی، ج ٢ / ٤٩٦ ، اسماعیلیان، قم .



- ٥٨ . «قاطعة اللجاج في تحقيق حل الخراج»، چاپ شده همراه «الخارجيات» انتشارات اسلامی، قم.
- ٥٩ . «الخارجيات»، رساله فاضل قطيفي و محقق اردبيلي، در رد «کرکي» در همین مجموعه آمده است.
- ٦٠ . «قاطعة اللجاج في تحقيق حل الخراج».
- ٦١ . امجمع الفائده والبرهان، ج ٤/١١٦؛ ج ١٠٧/٨؛ و همچنین رساله ايشان در رد محقق کرکي که همراه «الخارجيات» چاپ شده است.
- ٦٢ . «وسائل»، محقق کرکي، ج ١/٢٧٠، تحقيق محمد حسون، انتشارات كتابخانه نجفی مرعشی.
- ٦٣ . امجمع الفائده والبرهان، ج ١٥٧/١٢.
- ٦٤ . «امان مدرك».
- ٦٥ . «امان مدرك»، ج ١٦٠/٨.
- ٦٦ . «امان مدرك».
- ٦٧ . «حدائق الناضر»، شیخ یوسف بحرانی، ٧٢/٢٠، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
- ٦٨ . امجمع الفائده والبرهان، ج ٨/١٦٨.
- ٦٩ . «امان مدرك»، ج ١١٣/٩، ١٢١، ١٢٢.
- ٧٠ . «امان مدرك».
- ٧١ . «امان مدرك».
- ٧٢ . «امان مدرك».
- ٧٣ . «امان مدرك».
- ٧٤ . «امان مدرك»، ج ١٦٨/٨.
- ٧٥ . «امان مدرك».
- ٧٦ . «امان مدرك».
- ٧٧ . «وسائل الشيعة»، ج ١٢/١٣٢.
- ٧٨ . «نبتة المرید»، شهید ثانی تحقيق رضا مختاری ١٦٤-١٦٥، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ٧٩ . «وسائل الشيعة»، ج ١٢/١٣٣؛ «امجمع الفائده والبرهان»، ج ٨/٦٨.
- ٨٠ . «امان مدرك».
- ٨١ . امجمع الفائده والبرهان، ج ٨/٦٨.
- ٨٢ . «امان مدرك».
- ٨٣ . «امان مدرك».
- ٨٤ . «وسائل الشيعة»، ج ١٢/٥٤، ٥٤/١٣٨.
- ٨٥ . «امان مدرك».
- ٨٦ . «مستدرک الوسائل»، میرزا حسین نوری، ج ١٣٨/١٣٨، مؤسسه آک البت (ع) لایحاء التراث، قم.
- ٨٧ . امجمع الفائده والبرهان، ج ٨/٨٦.

- ۸۸ . «همان مدرک»، ج ۷/۵۵۰.
- ۸۹ . «همان مدرک».
- ۹۰ . «الكافی»، ابی الصلاح حلبی تحقیق رضا استادی/ ۴۲۳ - ۴۲۲، مکتبة الامام امیر المؤمنین(ع) اصفهان.
- ۹۱ . «مقتنه»، ۸۱۲/۹۱.
- ۹۲ . «منية المرید»، شهید ثانی/ ۱۶۵ - ۱۶۴.
- ۹۳ . وی وزیر هارون الرشید بود. روزی از موسی بن جعفر(ع) اجازه خواست که از پُست خود کاره گیری کند، اما امام(ع) به او اجازه نداد و فرمود:
- «عسی ان یجبر بک کسراؤیکسر بک ناثرة المخالفین من اولیاک...».
- ممکن است خداوند به وسیله تو، در این دستگاه، شکستی را جبران کند و لهیب آتش مخالفان را در هم شکند...
- ر. لک: «سفينة البحار»، شیخ عباس قمی، ج ۲/۲۵۲، دارالمرتضی، بیروت.
- ۹۴ . وی از اصحاب امام صادق(ع) بود. در زمان این امام از سوی خلیفه وقت به استانداری اهواز گمارده شد. او در نامه‌ای از آن حضرت کسب تکلیف کرد امام(ع) در پاسخ نامه‌ای مفصل نوشت و سفارش کرد که به وسیله این مقام، به ضعیفان خدمت کند و گرفتاریهای آنان را بر طرف سازد.
- سفينة البحار، ج ۲/۵۷۱ - ۵۷۲.
- ۹۵ . از نایان چهارگانه و سومین نماینده امام زمان(ع) در عصر غیبت صفترا بود. او در دستگاه خلافت به نفع شیعیان خدمات ارزشمندی انجام داد.
- سفينة البحار، ج ۲/۶۸۱ - ۶۸۲.
- ۹۶ . قاضی هارون الرشید در کوفه و بصره بود. ولی قضاوت‌های خود را به شیوه علی(ع) انجام می‌داد. او، برای خدمت به ضعیفان شیعه این پُست را پذیرفته بود.
- سفينة البحار، ج ۲/۶۱۵.
- ۹۷ . سید مرتضی و سید رضی در جهت خدمت به شیعیان با خلفاء وقت از قبیل: القادر بالله در ارتباط بودند.
- سفينة البحار، ج ۱/۵۲۵ - ۵۲۷.
- ۹۸ . وزیر هلاکوخان مغول بود. خدمات او به شیعه و فرهنگ شیعی مشهور است.
- ۹۹ . علامه از طریق ارتباط با سلطان محمد خدا بندۀ، توانست به رواج مذهب شیعه در ایران پاری رساند و حتی سلطان و دریاریان را به مذهب جعفری وارد سازد.
- سفينة البحار، ج ۲/۲۲۷.
- ۱۰۰ . این بزرگواران از طریق ارتباط با شاهان صفوی، خدمات ارزشمندی را به شیعه و فرهنگ شیعه کردند.
- ۱۰۱ . «مقتنه»، ۸۱۲/۸۱۲.
- ۱۰۲ . «مجمع الفائد والبرهان»، ج ۷/۵۵۰.
- ۱۰۳ . «مقتنه»، ۸۱۱/۸۱۱.